

توصیف، تبیین و تفسیر در تحقیقات تاریخ

دکتر حسین مفتخری
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم

همان گونه که در یکی از شماره‌های پیشین تاریخ و جغرافیا گفته شد (مفتخری ۱۳۸۷: ص ۵)، دانش تاریخ بهمانند بعضی از علوم اجتماعی دیگر جدیدالتأسیس نیست و همه‌ی اصول و مبانی آن در دوره‌ی معاصر شکل نگرفته و وارد فضای علمی مانشده است. معرفت تاریخی به شکل سنتی خود در کشور ما موجود بود، ولی در دوره‌ی معاصر تحت تأثیر یینش‌ها، روش‌ها و مکاتب تاریخ‌نگاری نوین غربی نیز قرار گرفت. مواجهه‌ی روش‌ها و نگرش‌های دوباره‌ای سنتی و مدرن، ترکیب نامتناجی در تاریخ‌نگاری ما خلق کرد که نتیجه‌ی آن بحران روش در پژوهش‌های تاریخی ماست. این روى، هر گونه بحث پیرامون بحرانی که علم تاریخ در کشور ما با آن رو به رواست، تا حد زیادی مستلزم کندوکاو در تحولاتی است که تاریخ‌نگاری در غرب دوران مدرن سپری کرده است. علاوه بر این، تأثیرپذیری آگاهانه یا ناآگاهانه از مکاتب تاریخ‌نگاری غربی و تزویج و به کار گیری صحیح یا بعضًا ناشیانه‌ی آن‌ها معمولاً بدون توجه به اصول و مبانی آن مکاتب بوده است. به گونه‌ای که اغلب بدون امعان نظر به این اصول، مبانی و ماهیت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و نیز شرایط اجتماعی، تاریخی، پیدایش مکاتب فوق در تاریخ‌نویسی ما به کار گرفته شده‌اند.

در عصر جدید، تاریخ‌نگاری در غرب، تحت تأثیر تحولاتی که در عرصه‌ی تاریخ‌نگری مورخان رخ داد، به تدریج وارد فضای دیگری شد. رشد تاریخ‌نگاری در غرب و پیدایش روش‌های تحقیق تاریخی نوین در درجه‌ی اول مره‌ون چون و چرا در مباحث نظری تاریخ بود و بی‌شک یکی از راه‌های برونو رفت از بحرانی که علم تاریخ در کشور ما با آن رو به رواست، دامن زدن به این گونه مباحث است. از سوی دیگر تاریخ‌نگاری سنتی که بیشتر بر عاملیت افراد در رخدادهای تاریخی تأکید داشت، با چالشی بزرگ مواجه شده است که روش‌های قدیمی نمی‌تواند از عهده‌ی آن برآید. در هم‌عجین شدن تاریخ با علوم گوناگون اجتماعی علاوه بر این که هویت مستقل و محض تاریخی را کم‌رنگ ساخته است و مطالعات بین‌رشته‌ای را می‌طلبد، ایجاد می‌کند مورخ با شناخت روش‌های جدید، رویدادها را در بسترها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... مورد بحث قرار دهد. بی‌توجهی مورخین (یا حداقل کم‌توجهی ایشان) به لزوم بحث‌های نظری به حدی بوده که برخی فیلسوفان نه تنها تاریخ را در مقایسه با گفتمان‌های هم‌جوار، از لحاظ نظری عقب‌مانده می‌دانند



(جنکیز ۱۳۸۴: ص ۱۶)، بلکه وظیفه‌ی خود را در بیدار کردن مورخان از خواب‌گردی‌های تجربی نشان می‌دانند و معتقدند «متخصصان تاریخ هنوز در خواب‌اند (جنکیز ۱۳۸۴: ۱)، مقدمه‌ی آلان مانسلو، ص ۷ به طور عموم مورخانی که سخت کوشانه به کار تحقیق علمی مشغول‌اند. تا حد زیادی از مباحث نظری پرهیز می‌کنند. اما افراط در این زمینه و به کارگیری مکانیکی و ناشیانه‌ی دیدگاه‌های جدید نیز به «روش‌زدگی» می‌انجامد که متأسفانه گریان گیر بعضی گروه‌های اموزشی و پایان‌نامه‌های دانشجویی است.^۱

یکی از مباحث بنیادین در روش‌شناسی تاریخی که ارتباط وثیقی با روش تحقیق در تاریخ دارد، مقوله‌ی «تبیین» است (نک: مفتخری، ۱۳۸۷: ص ۸). این مقوله از جمله موضوعاتی است که در هر سه گونه‌ی «عرفت تاریخی (علم تاریخ، فلسفه‌ی نظری تاریخ و فلسفه‌ی علم تاریخ) به نوعی حضور دارد. مورخان نیاز به تبیین خواست جزئی و پراکنده‌ی مربوط به گذشته‌ی انسانی دارند. فلسفه‌ان نظری تاریخ سعی در تبیین کلیت تاریخ نوع بشر دارند و فلسفه‌ان علم تاریخ نیز چیستی و ماهیت آن را در ذیل روش‌شناسی، موضوع معرفتی درجه‌ی دوم ساخته‌اند. در مقاله‌ی پیش رو، ضمن بیان تفاوت‌ها و نسبت میان توصیف (که کار اول مورخان است)، تبیین و تفسیر، به خصوصت پرداختن مورخان به تبیین و انواع و اقسام آن و نیز تفاوت تبیین‌های علوم تجربی و علوم اجتماعی از جمله تاریخ اشاره شده است.

تبیین در تاریخ

چرا ساسانیان از اعراب مسلمان شکست خوردند؟ چرا امام حسین (ع) علیه السلام قیام کرد؟ انقلاب مشروطه چرا رخداد؟ چرا...؟

یکی از وظایف مورخان علاوه بر بیان «چیستی» رخدادهای تاریخی، توضیح «چرا» و علت آن رخداد است. «تاریخی که تنها از رخدادهای تکرارناپذیر تأثیل یافته باشد، و قایع‌نگاری صرف خواهد بود.» (روش، ۱۳۸۱: ص ۱۶۲) مورخ باید به ما بگوید در گذشته دقیقاً «چرا روی داده است». اما مطمئناً وظیفه‌ی مورخ تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید آن‌ها را قابل فهم نیز بگرداند. از دیدگاه نویسنده (از بنیان‌گذاران مکتب آثار)، وظیفه‌ی مورخ این نیست که رویدادهای تک‌افتاده را گردآورد و آن‌ها را به صورت خام عرضه کند، بلکه باید همه را بر حسب نیازهای کنونی اش سازمان دهد، آن‌گاه دست به توضیح (تبیین) و تاویل آن‌ها بزنند. (منافزا، ۱۳۷۵: ص ۵۶) واقعه‌ی تاریخی به خودی خود واقع و قائم نمی‌شود و مثل هر جاذبی علت می‌خواهد. تحقیق در علیت و قایع، تاریخ را از صورت نقد جزئیات بی‌ارتباط و عاری از انسجام بیرون می‌آورد. تاریخ وقتی تنها به سوال «چونی» پاسخ دهد و به پرسش «چرا» توجه نکند لطف و جاذبه‌ای ندارد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ص ۵۶) در این صورت مورخان می‌باشند که تبیین به تبیین explanation ارائه می‌کنند.

تبیین پدیده‌ای در واقع نشان دادن این است که چرا این پدیده به آن حالت ویژه خود وجود دارد. تبیین معمولاً پاسخی است به سوالاتی که با «چرا» شروع می‌شوند. مثلاً در پاسخ به این سوال که «چرا آب در هوای بیرون از اتاق بخوبی می‌پندد؟» می‌گوییم «زیرا که هوای بیرون به کمتر از صفر درجه رسیده است.» (نزافی، ۱۳۶۵: ص ۷) با این وجود، مطابق پاره‌ای نظریات، تاریخ علی‌الاصول عبارت است از بازگو کردن اعمال گذشته به گونه‌ای که ما از خلال آن نه تنها جریان و قایع، بلکه علت رخداد آن و قایع را هم بازمی‌شناسیم. (والش، ۱۳۶۳: ۲۵) نیز تاریخ نمی‌تواند صرفاً به کشف حقایق بسته کند و به تقد اسناد و مدارک تقلیل یابد، زیرا به محض این که در صدد رقرار ساختن مناسبات میان

حوادث برآید، نوعی تفسیر (تبیین) پیش می‌آید. (فروند، ۱۳۶۲: ص ۵۶)

در دیدگاه فوق، مرزی میان توصیف Description و تبیین وجود ندارد و توصیف دقیق به خودی خود شامل و حامل تبیین نیز هست. این دسته از مورخان و نظریه‌پردازان تاریخ معتقدند که مورخ هیچ گاه چیزی را تبیین نمی‌کند، بلکه مورخ تنها موظف است به احراز «آن چه واقعاً اتفاق افتاده است» بپردازد. در این حالت مورخان نه فقط در پاسخ به پرسش «چرا» بلکه همچنین در پاسخ به پرسش‌هایی نظیر «چه»، «چگونه»، «چه‌موقع»، «کجا» و «چه کسی» نیز به نوعی، تبیین ارائه می‌دهند. گاهی موضوع تبیین چگونگی است، نه تبیین چرا. (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۶۳). از نظر «دانل لیتل» در تبیین یک پدیده یا رویداد علاوه بر پاسخ‌گویی به سوال (سوالات) از جنس «چرا» به سوالات از جنس «چگونه» هم پاسخ می‌دهیم. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۶) اما عموم فلسفه‌ان ساخت توصیف و تبیین را از یکدیگر جدا دانسته‌اند. از نظر این گروه منظور از توصیف (تشرییح) برخورد با پدیده در سطح است و هگامی که واقعیات را آن طور که رخ داده عیناً وصف می‌کنیم، به حریم علیت راه نیافتا می‌یم. (ساروخاری، ۱۳۷۵: ص ۵۱۲) اینان یکی از مایه‌های اعتبار مورخان را علاوه بر توصیف، خلق و ارائه‌ی تبیین‌های مناسب می‌دانند. «مورخان می‌توانند درباره‌ی چیزهایی که واقعاً در گذشته رخ داده‌اند، شناخت ایجاد کنند، اما بخش اعظم کار آن‌ها معطوف تبیین و قایع و رخداده‌هast است» (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۱۸۵)

**مواجهه‌ی روش‌ها و نگرش‌های دو پارادایم سنتی و
مدرن، ترکیب نامتناجسی در تاریخ نگاری ما خلق کرد که
نتیجه‌ی آن بحران روش در پژوهش‌های تاریخی ماست**

توصیف و تبیین

اما توصیف چیست و نسبت آن با تبیین کدام است؟ توصیف به معنای بیان ویژگی‌ها و اشتراک‌ها و همانندی‌های امر مورد مطالعه با دیگر امور است. درواقع توصیف، ویژگی‌ها، حالات، علائم، خواص و دیگر متعلقات چیزی را که باید وصف شود، بر می‌شمارد تا تمایز آن چیز را از چیزهای دیگر روشن کند. بر این اساس شناخت در مرتبه‌ی توصیف، مجموعه‌ی نشانه‌ها و گزاره‌هایی است که می‌کوشند از «چیستی» یک چیز خبر دهند. اما تبیین یعنی آشکار نمودن چرا بی یک چیز، نشان دادن علل پدیدار شدن آن و شرایط هستی‌اش.

در توصیف، شناخت بهمنایه آینه‌ای است که شی در آن، تها بازنموده می‌شود. وظیفه‌ی پژوهشگر تنها این است که آن چه را می‌باید، ثبت کند. این مرتبه از شناخت ساده‌ترین نوع شناخت است. در زبان عرفی، مراد از «شناخت» بیشتر همین معناست. هنگامی که در گفت و گوهای عرفی، گفته می‌شود: «فلان امر را می‌شناسم» به این معناست که ویژگی‌ها، همانندی‌ها و اشتراک‌ها و گاه سرگذشت آن را می‌دانم.

استاد ملکیان توصیف و تبیین را یک امر نسبی می‌داند. از نظر وی هر دانشی دارای قضایای توصیفی و تبیینی است. قضایای توصیفی می‌گویند: جهان این گونه است لاغیر. اما قضایای تبیینی می‌گویند: جهان این گونه است به این علت، نه به علت دیگری، مثلاً اگر گفتم حسن خنده، این توصیفی است، اما اگر گفتم حسن خنده چون حسین شکلک درآورد، تبیینی است، اما قضایای می‌تواند نسبت به قضیه‌ی دیگری توصیفی باشد و نسبت به قضیه‌ی سومی تبیینی باشد. یعنی وقتی بر سر گزاره‌های توصیفی «چرا» اورده‌یم، از علت و تبیین آن سؤال کرده‌ایم، مثلاً این گزاره که «هر جسمی را حرارت بدید حجمش بیشتر می‌شود» (غیر از استثنای) یک گزاره‌ی توصیفی است. اگر از چرا بی این سؤال کردیم نیاز به تبیین پیدا می‌کند. اصولاً فرق عامی و داشمند این است که داشمند علت و چرا بی این را هم می‌داند. عوام توصیف‌ها را می‌دانند اما تبیین‌ها را خیر. مثلاً نمی‌دانند با افزایش دما فاصله‌ی ملکول‌ها زیادتر می‌شود. پس هر تبیینی وقتی مطرح شد خود یک توصیف می‌شود و احتیاج به تبیین دیگر دارد. مثلاً در ادامه ممکن است سؤال شود چرا با افزایش دما فاصله‌ی ملکول‌ها افزایش پیدا می‌کند؟ پس تبیین بودن و توصیف بودن، یک امر نسبی است نه مطلق. این طور نیست که بعضی گزاره‌ها فقط توصیف و برخی فقط تبیین باشند. بلکه هر گزاره‌ای نسبت به گزاره‌ی فروتن از خودش تبیین است و نسبت به گزاره‌ی بالاتر از خودش توصیف. (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۲۷۶)

تبیین در لغت به معنای هویدا شدن، هویدا کردن، بیان کردن و آشکار ساختن است. پس در تبیین توصیف کم نمی‌شود، بلکه غنا می‌باید. چیستی یک پدیدار با افزودن تعبیت دیگری که چرا بی اش را توضیح می‌دهند، کامل می‌شود و با تبیین استقلال موضوع و عینیت آن به کمال می‌رسد. درواقع تبیین، پدیدار شدن و روشن شدن امور به هم پیچیده و در هم را موجب می‌شود. در معنای وسیع واژه، «تبیین عبارت است از این که پدیده‌هایی که قبلاً به عنوان امور مستقل از هم شناخته شده بوده‌اند، در ارتباط با یکدیگر قرار داده شوند و میان پدیده‌هایی که بیشتر مربوط به هم تلقی می‌شده‌اند روابطی جدید را فراکنده شود. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۴۱) در تعریف دیگر، تبیین یعنی معنی کردن، یعنی پیچیدگی مسأله را آشکار کردن، یعنی جنبه‌ای از جوانب امر که مسأله را نامفهوم کرده است، زودهن و او را معلوم و عقل پسند و عقل پذیر کردن. (سروش، ۱۳۷۴: ص ۷۸) در تبیین کردن حداقل دو کار مهم باید صورت بگیرد: نخست اینکه حادثه تعیل شود، یعنی علت وقایعه کفته شود. دوم اینکه ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود. هنگامی که حوادث تبیین شد، ما ارتباطشان را حس می‌کنیم، آن‌ها را از یک خانواده می‌دانیم و پراکنده‌ی پیشین زدوده می‌شود. اگر این چنین شد، عقل از آن حیرت و تشویشی که داشته است، بیرون می‌آید و احساس می‌کند که بر آن حادثه چیزی بیدا کرده است. درحالی که بیش از این، آن حادثه بر عقل ما چیزه بود، یعنی عقل را به حیرت انداخته بود. (سروش، ۱۳۷۴:

تاریخی که تنها از رخدادهای تکرارناپذیر تألیف یافته باشد، و قایع نگاری صرف خواهد بود. مورخ باید به ما بگوید در کذشته دقیقاً «چه روی داده است». اما مطمئناً وظیفه‌ی مورخ تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید آن‌ها را قابل فهم نیز بگرداند.

تحقیقات تاریخ

ص ۷۹) در عین حال باید توجه داشت که چنین نیست که همواره مهم‌ترین هدف تحقیق علمی (از جمله در تاریخ) تبیین ناشد. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۱۴) مثلاً هدف متعارف بسیاری از تحقیقات تاریخی جز این نیست که نکته‌ای از نکات مغفول و مبهم تاریخ را معلوم کنند.

تفاوت تبیین در علوم طبیعی و علوم اجتماعی

تبیین یک پدیده (در علوم طبیعی) شناخت علل آن و همچنین جای دادن آن در پوشش قوانین کلی است که ماهیت آن را می‌رساند. در این دسته از علوم منظور از تبیین یک پدیده، توضیح درباره‌ی علت و قرع یک واقعه و استنتاج آن طبق قواعد منطق قیاس از قوانین کلی است. بنابراین در جریان تبیین، اول یک واقعه وجود دارد که ما آن را معلوم می‌پنداشیم و در پی یافتن علت هستیم و این علت را از قوانین کلی تر استنتاج می‌کنیم. (رفیع‌پور، ۱۳۸۰: ص ۱۱۳) در علوم طبیعی، علت یابی یا تبیین علی راهی نسبتاً هموار در پیش دارد، چراکه در طبیعت اختیار و اراده جایی ندارد، اما در عرصه‌ی اجتماع و تاریخ چنین نیست. عرصه‌ی اجتماع و تاریخ حاصل برآورده رفتارها و کارهای ادمیانی است صاحب اختیار و اراده. روشی است که در این عرصه بی‌توجهی به عنصر اختیار و اراده و انسان، چونان مأشین، محکوم جبر علل‌ها و رویدادهای از پیش اتفاق افتاده دیدن، ما از رویدادها و حقیقت آن دور می‌سازیم. «پدیده‌های اجتماعی، حاصل افعال ادمیان است و ادمیان هم فاعلانی هستند که ارزش، اعتقاد، هدف، معنی، اسر و نهی و تردید بر افعالشان حکومت می‌کند، به عبارت دیگر، ادمیان، مخلوقاتی عالم و فاقدند که فعلشان مسبوق به، دلیل و سنجش و عاقلانه است. قبول این معنی، مدلولات بسیار، برای علوم اجتماعی دارد. اول این که علت نظم‌های اجتماعی، تفاوت نوعی با علت نظم‌های طبیعی دارند. نظام‌های طبیعی از اوصاف ثابت و عینی اشیاء به علاوه قرآنی طبیعی حاکم بر آن‌ها ناشی می‌شوند، در حالی که مبدأ نظم‌های اجتماعی، قصد و آگاهی فاعلان است. دوم این که فاصلانه بودن پدیده‌های اجتماعی، راه را بر نحوه‌ای از تبیین در علوم اجتماعی می‌گشاید که در علوم طبیعی ممکن نیست. بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را در مقام تبیین، می‌توان حاصل جمع افعال هدف‌دار افراد بسیار دانست. یعنی با دانستن این که آن افراد چه می‌خواهند، به چه یاور دارند و از فعل‌شان برای تحصیل اغراض شان چه توقع دارند، می‌توان به تبیین اثر جمعی آن افعال توفیق یافت». (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۶۳) پس چون انسان همواره در بند جبرهای طبیعی، تاریخی، فرهنگی، و... نیست و اراده و خواست او همیشه اترگذار بر کنش و رفتار اجتماعی است، بنابراین در تبیین کنش و رفتار اجتماعی او بایست همیشه چشمی به ارزش‌ها، اندیشه‌ها، هدف‌ها و خواسته‌های او داشت و نمی‌توان عمل اجتماعی را تنها در چهارچوب علی، معلولی تبیین کرد.

تبیین، تاویل، تفسیر

خلاصه‌ای اصولی و ممتاز‌کننده علوم تاریخی و اجتماعی عبارتند از: تفہمی بودن، تاریخی بودن، و ناظر بر فرهنگ بودن. علوم تاریخی و علوم اخلاقی به الگوی علوم طبیعی قابل تبدیل نیستند. هدف علم تاریخی و اخلاقی تعیین کتمی پدیده‌ها نیست، بلکه دقیقاً فهم حواتد یعنی جستجوی عناصری است که می‌توانند ما را در فهم و درک انسان و دستاوردهای هنری و اجتماعی و دستاوردهای دیگر یاری کنند. (فروند، ۱۳۶۲: ص ۴۸) تکیه بر فهم رفتار ادمی و تفہمی بودن علوم اجتماعی و تاریخی راه را بر رویکردهای تفسیری Hermeneutical در علوم اجتماعی گشوده است. رویکردهایی که در پی تفسیر، تاویل و تفہم به جای تبیین یا در کنار آن هستند. از این مضر میان «تبیین» و «تاویل» و نیز «تفہم» گرچه مشترکاتی وجود دارد، اما مراد قلمداد نمی‌شوند. زیرا «موضوع تبیین تعیین علل پدیده‌هاست

تبیین عبارت است از این که پدیده‌هایی که قبلاً به عنوان امور مستقل از هم شناخته شده بوده‌اند، در ارتباط با یکدیگر قرار داده شوند و میان پدیده‌هایی که بیشتر مربوط به هم تلقی می‌شده‌اند روابطی جدید درآفکنند شود

واز این جهت شیوه‌ای است برآنده‌ی علوم طبیعی یا علوم دیگر، هنگامی که این علوم بر حسب نوع روابط موضوع بررسی خود، روش طبیعی مذهبان را به کار می‌گیرند.» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۳) اما مضمون تأویل و تفہم (درک) دارای محتوایی فراتر از تبیین است. تأویل کردن به معنای تبیین نمودن چیزی میهم است با الفاظی روش، شناخت رموز پدیده‌هایی است که در کناشدنی می‌نمایند، دادن معنایی محقق به واقعیاتی است که قادر آن بودن. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۱) «درویزن» نخستین کسی است که تبیین را با تفہم مقابله و اولی را خاص علوم طبیعی و دومنی را خاص علوم مربوط به روح (با ذهن) یا به تعبیر او علوم اخلاقی می‌داند. (فروند، ۱۳۶۲: ص ۵۷) از نظر دیلتای ما طبیعت را نیز تبیین می‌کنیم، ولی حیات نفسانی را درمی‌باییم. (فروند، ۱۳۶۲: ص ۸۰) در روش تبیینی کشف علل یک پدیده به منظور تبیین، پیش‌بینی و کنترل آن پدیده موردنظر است. اما در روش تفہمی درک و فہم معنای پنهان در پس پدیده‌های قابل مشاهده دنبال می‌شود. مع‌هذا «میان این دو روش حد و مرز کاملاً قاطعی وجود ندارد، بلکه فقط اختلاف درجه دیده می‌شود.» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۱) در تبیین ما با متعلق شناسایی خود، پیوند درونی برقرار نمی‌کنیم، فهم، شرط لازم و بایسنته‌ی همدلی و پیوند درونی است. پژشک درد بیمارش را تبیین می‌کند، تا دارویی برای او تجویز کند، اما مادر بیمار، درد و رنج او را می‌فهمد و خود رنج می‌برد. «تبیین، به دست دادن علل عام حادثه‌ای از حوادث است در حالی که تفہم کشف معنای حادثه‌ای یا فعلی است در زمینه‌ی اجتماعی خاص، لذا هدف تحقیق اجتماعی عبارت است از بازسازی معنی و محتوای اعمال و نظم‌های اجتماعی، به همین سبب این رویکرد، رویکردی معنی کاوانه است.» (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۱۱۳)

علت، دلیل

همان گونه که دیدیم علوم اجتماعی و انسانی عمدتاً علوم معناکاو هستند و علوم تجربی علت‌یاب، طبیعت‌گرایان تأکید داشتند رفتار آدمیان را باید از روی علل پیش‌بینی کرد و این که اجتماع پاره‌ای است از طبیعت و با همان روش که طبیعت را می‌شناسیم، به شناخت اجتماع هم نائل می‌شویم، در نقطه‌ی مقابله تأویل‌گرایان آدمیان و اجتماع انسانی را تافته‌ی جدابقت‌های دانسته‌اند که روش‌های شناخت خاص خود را دارد. این گروه به جای علت بر دلیل تکیه می‌کنند. در علت قصد و معنا و انگیزه مورد نظر نیست و رابطه‌ی دو پدیده به صورت اجرایی و اتوماتیک بر اساس قانون‌مندی بیان می‌شود.

اما در دلیل قصد و نیت و معنا مذکور نظر است. ریزش باران علت دارد، اما کشته شدن ابومسلم توسط منصور عباسی دلیل دارد. «هدف ناتورالیسم (یا پوزیتیویسم) علت‌یابی است و روشش عبارت است از مشاهده، آمارگیری، تدوین فرضیه و قانون و تست این قانون‌ها و فرضیه‌ها در مواجهه با واقعیات.» (سروش، ۱۳۶۷: ص ۵۶) فرق بین علت (Cause) و دلیل (Reason) عبارت از این است که علت، مؤثری است که موجودی را به نحو ناآگاه، آن هم بهنحو صدرصد و لايتخلف به واکنش و این دارد؛ اما دلیل عبارت است از یک تصدیق آگاهانه در ذهن یک فرد عاقل و شاعر (باشعور) که او آن را برمی‌گیرد تا عاقلانه بر وفق آن عمل کند. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۵۵) به عبارتی آدمیان از روی دلیل عمل می‌کنند و موجودات طبیعت از روی علت. رفتار طبیعت بی‌معناست درحالی که رفتار آدمی معنی دار است. مثلاً دو نفر بر می‌خیزند. این دو برخاستن ممکن است دو معنا داشته باشد، یکی ممکن است برای احترام برخیزد، و دیگری برای اهانت. برخاستن همان برخاستن است اما چون حادثه باطن و درون دارد، بر عکس پدیده‌های عالم طبیعت، دو معنی پیدا می‌کند و خلاصه فهم یک عمل انسانی مقدم است بر مشاهده‌ی آن. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۵۸)

علت جنبه‌ی هستی شناختی دارد و جدای از عامل شناسایی (سوژه) وجود خارجی دارد. مثلاً «علت» آتش‌سوزی یک

تبیین، به دست دادن علل عام حادثه‌ای از حوادث است در حالی که تفهم کشف معنای حادثه‌ای یا فعلی است در زمینه‌ی اجتماعی خاص. لذا هدف تحقیق اجتماعی عبارت است از بازسازی معنی و محتوای اعمال و نظم‌های اجتماعی

تحقیقات تاریخ

درخت می‌تواند نفت و کریت و... باشد اما «دلیل» پدیده‌ای است که بر مدلول دلالت می‌کند و جنبه‌ی معرفت‌شناختی دارد. دلیل توجیه واقعه یا حادثه در ذهن مخاطب است و وقتی بر وقوع حادثه یا واقعه‌ای تردید می‌شود، دلیل می‌آوریم. مثلاً دود را دلیل بر وقوع آتش ارائه می‌دهیم.

تبیین‌های تاریخی

تبیین‌های تاریخی از چه جنسی است؟ انواع آن کدام است و آیا تبیین‌های تاریخی از همن نوع تبیین‌هایی است که در سایر علوم به کار می‌رود؟ اصولاً تبیین تاریخی باید دارای چه ملاک‌های منطقی باشد تا بتوان آن را تبیین مناسب و کارآمد دانست؟

از نظر پل ادواردز مساله‌ی ماهیت تبیین تاریخی به این معنای خاص، مساله‌ای نسبتاً جدید است. «در و هلدی نخست، مسائل روش‌شناختی از این دست تا قرن نوزدهم مورد پژوهش قرار نمی‌گرفت.» (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۴) همان‌گونه که دیدیم مساله تبیین (به مانند عینیت) از مهم‌ترین مسائل و مبانی علم تاریخ به شمار می‌رود و همین امر بهنوبهی خود موجب طرح مساله‌ی تمایزات و تشابهات تبیین در تاریخ و تبیین در انواع دیگر علوم (بیوژن، علوم طبیعی) شده است. با توجه به این موضوع، دو گروه در عرصه‌ی روش‌شناختی تاریخی ظاهر شدند. گروهی که به وحدت روش‌شناختی قائلند و به تبیین‌های مشترک میان علوم طبیعی و انسانی معتقدند (پوزیتیویست‌ها) و گروهی که به کثربت روش‌شناختی قائلند و تبیین مذکور این گروه پیشتر عقلانی است. گروه سومی نیز به تبیین‌های خاموش تاریخی (رواپنی - تکوینی) معتقدند. در کتب تاریخی عملاً می‌توان به تمامی انواع تبیین برخورد. در تئیجه سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا تبیینی وجود دارد که مختص تاریخ باشد یا از ویژگی و جایگاه خاصی در تاریخ برخوردار باشد؟ پاسخ‌های فلاسفه به این سؤال متفاوت است و بر اساس همین پاسخ‌های متفاوت، حداقل به سه نوع تبیین از تاریخ بر می‌خوریم. تبیین قانونمند، تبیین عقلانی (استدلای) و تبیین روایی. (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۳۶)

۱- قانونیت باوری (مدل قانون فراگیر)

دیدگاه پوزیتیویستی دیدگاه مبتنی بر مدل قانون فراگیر است و تاریخ را در مقایسه با علم طبیعی و ادبی رسد و تفسیر می‌کند. بنابراین دیدگاه تبیین تاریخی همچون تبیین علمی مبتنی بر قانون است یا حداقل این گونه باید باشد. از بزرگ‌ترین بیرون این دیدگاه می‌توان کارل پویر را نام برد. از نظر وی در واقع تبیینی که، مختص تاریخ باشد وجود ندارد. پویر تبیین‌های تاریخی مرسوم مورخین را طعن می‌کند و این برداشت‌ها را بیهوده و بی اعتبار می‌داند. (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۳-۵۰؛ استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۶۱؛ نوذری، ۱۳۷۹: ص ۳۸-۴۳؛ خاتمی، ۱۳۷۹: ص ۵۶-۵۸) بنا بر قانونیت باوری توضیحی (تبیینی) که کارکرد پیش‌بینی را نداشته باشد، به عنوان توضیح (تبیین) پذیرفتی نیست. (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۷۶) دیدگاه پوزیتیویستی تبیین با نام‌هایی چون مدل قانون فراگیر، تبیین‌های قانونمند (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۶ و لیتل، ۱۳۷۳: ص ۸)، نظریه‌ی «قانون فراگیر»، (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۲۸) نظریه‌ی «همپل و پویر» (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۰۷) و «قانونیت باوری» (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۷۰) شناخته شده است.

۲- تأویل گرایی، تفسیر گرایی (تاریخیت باوری)، معناگرایی

دیدگاه دوم در راهی تبیین بر «درون‌فهمی» از یک لحاظ نظرله مقابل دیدگاه اول است. زیرا به جای آن که بر تشابه یا قیاس تاریخ و علم تأکید کند، بر تمایز آن دو از یکدیگر اصرار دارد. (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۳-۵۰ و نوذری، ۱۳۷۹:

صص ۲۸۴۳ و استنفورد، ۱۳۸۲؛ ص ۲۲۲) عالمان علوم اجتماعی و مورخان لازم است کاری بکنند که همتایان آن‌ها در علوم طبیعی لازم نیست آن کار را بکنند، و آن تأویل و تفسیر معنای رفتار و حاصل آن است که مشاهده می‌کنند».
(فی، ۱۳۸۱؛ ص ۲۴۲)

از چهره‌های شاخص این دیدگاه می‌توان «کالینگوود» و «درای» را نام برد. از دیدگاه ایشان یک واقعه‌ی تاریخی هر کس صرفاً به مانند پدیده‌ی طبیعی نیست بلکه رویدادی است که تاریخ‌گزار نه فقط ظاهر آن بلکه درون آن را نیز لحاظ می‌کند تا به اندیشه‌های درونی آن راه یابد. از این حیث، «تاریخ، تاریخ اندیشه است» و باید افعال افراد تاریخی را با توجه به اغراض و امال و باورهای آن‌ها توجیه نمود و هدف تاریخ نه کشف صرف رویداد بلکه معلوم شدن اندیشه‌ای است که در آن رویداد نهفته است. کشف آن اندیشه در حکم رویداد است. از نظر «کالینگوود» مورخ باید اندیشه و فکر عامل را در ذهن خویش بازبیازماید. «بازاندیشیدن» به معنای کشف دلایل عامل برای عمل و رفتارکردن به همان گونه‌ای است که عمل و رفتار کرده است. بدین ترتیب مورخان از معنای عمل پرده برمی‌دارند. (فی، ۱۳۸۱؛ ص ۲۴۶)

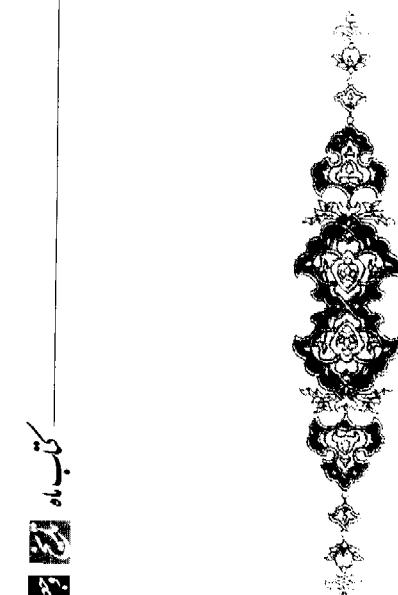
دیدگاه فوق با اسامی مختلفی معرفی شده است. پل ادواردز تحت عنوان «توبیت گرایان» (ادواردز، ۱۳۷۵؛ ص ۳۸)، استنفورد تحت عنوان معناکرایی (استنفورد، ۱۳۸۲؛ ص ۲۰۵) و تبیین عقلانی (استنفورد، ۱۳۸۲؛ ص ۲۲۷)، انتکنسون، تحت عنوان تبیین‌های عقلانی (نوذری، ۱۳۷۹؛ ص ۳۹) دانیل لیتل تحت عنوان مدل عقلی - نیتی و مدل تفسیری (لیتل، ۱۳۷۳؛ ص ۷۷) و بالاخره برایان فی تحت عنوان «تاریخیت باوری» (فی، ۱۳۸۱؛ ص ۲۹۵) از آن یاد می‌کند. هم‌چنین معناکاوی گاه در صورت نیت کاوی، گاه دلیل کاوی، گاه تبار کاوی، گاه قاعده کاوی ظاهر شده است. اما در همه‌ی این معانی یک عنصر مشترک وجود دارد و آن این که افعال ادمی ظاهری دارد و باطنی و فهم برون از طریق فهم درون ممکن است نه بالعكس و به جای آن که تبیین حادثه را از نظم قانونی بخواهیم، نظم بیرونی را باید بر حسب معنای درونی فهم کنیم. (لیتل، ۱۳۷۳؛ ص نوزده، پیشگفتار مترجم) از نظر برایان فی تاریخیت باوری دیدگاهی است که می‌گوید چیزی موجودیت‌ها یا وقایع اجتماعی در تاریخچه‌ی آن‌ها نهفته است به نحوی که برای فهم آن‌ها باید تکوین و تحول آن‌ها را درک کرد. واضح‌ترین مثال و مونوہی توضیحات (تبیین‌های) تاریخیت باورانه همان توضیحات (تبیین‌های) هستند که در تواریخ روابطی می‌ایند. این نوع از توضیح (تبیین) کلاً خصلت تکوینی دارد. (فی، ۱۳۸۱؛ ص ۲۹۶)

تبیین‌های روایتی، نقلی (تکوینی)

این دیدگاه می‌تئی بر آن است که نوعی تبیین مبتنی بر نقل وجود دارد که مختص تاریخ است و این تبیین بر اساس نقل وقایع و لحاظ زمینه‌ها صورت می‌گیرد. استنفورد تأکید می‌کند قوانین فراگیر چندان به درد مورخ نمی‌خورد، زیرا در اغلب موارد قادر به تبیین امر غیرعادی یا غیرمنتظره که دقیقاً همان چیز نامرد و نیازمند تبیین است، نیستند (استنفورد، ۱۳۸۲؛ ص ۱۷۹) پل ادواردز نیز یادآور می‌شود که به نظر نمی‌رسد مورخان از مدل قانون فراگیر حمایت کنند، حتی به عنوان یک کمال مطلوب فرضی. (ادواردز، ۱۳۷۵؛ ص ۴۳) حوزه‌های علوم اجتماعی و تاریخ، به طور کلی نه پذیرای تبیین‌های قانون محوری از نوع موردنظر پوپر هستند و نه نیازمند آن‌ها. (استنفورد، ۱۳۸۲؛ ص ۱۶۲) مورخان نه به طبیعتی که تکرار شونده است، بلکه به انفاقاتی که تنها یکبار رخ می‌دهند علاقمند هستند، مثلاً مورخان نه از انقلاب و تحول به طور عام، بلکه از انقلاب به طور خاص (انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب مشروطه و...) و تسلسل و به هم پیوستگی خاص شرایط و مقتضیات و شخصیت‌ها بحث می‌کنند. چون رویدادها

آیا تبیینی وجود دارد که مختص تاریخ باشد یا از ویژگی
و جایگاه خاصی در تاریخ برخوردار باشد؟ در پاسخ به
این سوال، حداقل به سه نوع تبیین از تاریخ بر می‌خوریم.
تبیین قانونمند، تبیین عقلانی (استدلالی) و تبیین روایی





یگانه و منحصر به فرد هستند، نمی‌توان آن‌ها را بر اساس قوانین کلی تبیین نمود. (ادوارد، ۱۳۷۵: صص ۳۶-۳۵) از سوی دیگر تاویل‌گرایی (تبیین‌های عقلانی) نیز نه اینکه خطأ باشد، بلکه یک‌سویه است (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۳۶) و کفايت نمی‌کند. مشکل جدی این نوع از تبیین آن است که گرچه تبیین اعمال افراد در تاریخ روشن و آشکار است، ولی موارد زیاد دیگری وجود دارند که نمی‌توان به کمک این روش آن‌ها را تبیین کرد، از جمله می‌توان به پیامدهای پیش‌بینی نشده و ناخواسته‌ی اعمال و کنش‌های افراد اشاره کرد. (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۲۷)

درست است که علوم اجتماعی (و از جمله تاریخ) نیازمند درک است، اما در عین حال نیازمند توضیح (تبیین) هم هست. تاریخ و علوم اجتماعی صرفاً شامل تاویل و تفسیر معنای پدیده‌های تاریخی - اجتماعی نیست، بلکه همچنین شامل پرده برداشتن از علم‌ها نیز هست. (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۷)

در این تلقی (تبیین‌های نقلی - روابی) تاریخ گزار، یک رویداد را جزئی از یک جریان تاریخی می‌بیند و می‌کوشد ارتباط میان آن رویداد و رویدادهای دیگر را بیابد و با کشف، جایگاه این رویداد به علّ آن می‌پردازد. روش تبیین تاریخی (نقلی) عبارت است از این که روابط یک رویداد مورد بحث را با سایر رویدادها ریشه‌بایی کنیم و روابط درونی و ذاتی میان آن‌ها را کشف نماییم و جایگاه آن را در بستر تاریخ مشخص کنیم. (ادوارد، ۱۳۷۵: صص ۵۰-۵۳)

استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۶۱؛ نوذری، ۱۳۷۹: ص ۴۳-۳۸؛ خاتمی، ۱۳۷۹: ص ۵۸-۵۶) در این نوع تبیین علت‌ها جستجو نمی‌شود و رویدادها صرفاً روایت می‌شوند. یک گزارش دقیق از چگونگی وقوع چیزها، چنان‌که اوکشات درباره‌ی این نظریه می‌گوید، گزارشی است از چراجی وقوع آن‌ها. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۳۲۱) این نوع از تبیین با تبیین‌های تکوینی Genetic explanation مدنظر «برایان فی» نزدیکی فراوانی دارد، به گفته‌ی وی توضیحات (تبیین‌های) تکوینی روی هم‌رفته در اکثر موارد صورتی روایی دارند و واقعه‌ی F که باید توضیح (تبیین) داده شود به عنوان مرحله‌ی نهایی در توالی وقایعی که منجر به آن شده‌اند عرضه می‌شود. یعنی این نوع توضیحات (تبیین‌های) تکوینی ماجراهی را بازگو می‌کنند که از نقطه‌ی A آغاز می‌شود به مراحل میانی (A به B، B به C، C به D) می‌رسد، و سرانجام به پایانش E می‌رسد. (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۹۶-۲۹۷) به کفته‌ی «درای»، یک رویداد آن‌کاه تبیین می‌گردد که ما بتوانیم سیر حوادثی را که علت وقوع آن بوده است، بی‌تپیک کنیم. (ادوارد، ۱۳۷۵: ص ۴۲) بنابراین در مقابل دانش‌های قانون‌مند یا تعمیمی Nomothetic تاریخ را دانشی تفربیدی Idiographic می‌خواهند و اصول اساسی تبیین تاریخی را چنین برمی‌شمرند:

- ۱- تاریخ فقط زندگی‌نامه‌ی امیران و پادشاهان نیست - ۲- پدیده‌ی تاریخی منحصر به فرد؛ تکرار نمی‌شود
 - ۳- باید در شناخت علی یادیده‌ی تاریخی بازسازی گذشته مورد توجه قرار گیرد - ۴- تبیین پدیده‌ی تاریخی باید با قراردادن آن در زمینه یا بستر کل واقعیت صورت پذیرد. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۶)
- بالاخره پرسشی که مطرح می‌گردد این است که آیا اساساً تبیین کامل در تاریخ وجود دارد؟ از نظر استنفورد با اطمینان باید گفت باسخ منفی است. زیرا اولاً در بیان مطالب تاریخی، نکات بسیار فراوانی است که می‌توان میان راوی و شنوونده‌ی آن را مسلم انگاشت و لذا تبیین و توضیح آن نه تنها سودی ندارد که موجب ملال و دلزدگی می‌گردد. و دوم این که همواره در رویدادهای تاریخی حتی مواردی که گزارش‌ها و شوه - بسیاری از آن در دست داریم؛ نسبت به بسیاری نکات جهل محض وجود دارد، به طوری که پرده برداشتن از نجهات ممکن است تبیین ماز آن رویداد را به طور کلی دگرگون سازد، به این ترتیب مورخ در تبیین هر رویداد نه تنها آنچه را موجب ملال است حفظ می‌کند، بلکه دائمًا آن‌چه را نمی‌داند مستور می‌دارد. لذا تبیین‌های تاریخی، همواره جزئی‌اند. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۶۴)

همواره در رویدادهای تاریخی حتی مواردی که گزارش‌ها و شواهد بسیاری از آن در دست داریم؛ نسبت به بسیاری نکات جهل محض وجود دارد، به طوری که پرده برداشتن از آن جهات ممکن است تبیین ما از آن رویداد را به طور کلی دگرگون سازد

تحقیقات تاریخ

در این راستا به قول استفورد می‌توانیم از شش خادم شریف استفاده کیم:

شش خادم شریف دارم / آموخته‌اند مرا هرچه می‌دانم
 نامشان باشد چه چرا و کی / او چگونه و کجا و کی (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۱۲)

تبیین «کی» و «کجا» مسائل اندکی پیش می‌آورد. آن‌ها معمولاً موضع‌هایی هستند در ارتباط با جایگاه فضایی یا زمانی چیزی. مثال: جنگ چالدران کی و کجا اتفاق افتاد؟

تبیین که (چه کسی) وضع مشابهی دارد. مثال: فرماندهی ساسانیان در جنگ قادریه چه کسی بود؟

تبیین (چه چیز) نقش مهم‌تری در تاریخ دارد. در تاریخ تبیین «چه» به اندازه‌ی تبیین «چرا» مهم و دشوار است. مثال: چه اتفاقاتی منجر به انقلاب مشروطه شد؟

اکنون به تبیین چرا و چگونه می‌پردازیم. خواهیم دید که آنچه این دو نوع تبیین دربرمی‌گیرند، عبارت است از درک جریان رویدادها. از دیدگاه «اوکشات فیلسفه» تبیین چرا با تبیین چگونه ترکیب می‌شوند. ولی از نظر اکثر ما آن دو عین هم نیست. به نظر می‌رسد تبیین «چگونه» به چیزی بیش از نوعی روایت رویدادهای متوالی نیاز نداشته باشد. (فی، ۱۳۸۱: صص ۲۱۴-۲۲۱) اصولاً در پژوهش‌های علوم انسانی علاوه بر پرسش از «چیستی» دو نوع پرسش کلیدی نیز مورد توجه محققان است. چرا و چگونه. به همین سان دو نوع پژوهش شکل می‌گیرد:

- ۱- پژوهش‌هایی که به زیربنایها و علل شکل‌گیری پدیده‌ها مربوط می‌شود
- ۲- پژوهش‌هایی که به فرایند و روند پدیده‌ها توجه می‌کنند

هر دو نوع پژوهش به دو نوع مختلف کنجدکاوی پاسخ می‌گویند. در اولی حوزه‌ی علیت قوی‌تر است و در دومی حوزه‌ی فرایندی. علیت به چراهای وقوع یک رویداد می‌پردازد و چراها را از زوایای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، بین‌المللی، روانی مورد مطالعه قرار می‌دهد. مثلاً تحقیق علی پیرامون جنگ ایران و عراق آن است که به چراهای شروع جنگ در تاریخ ۳۱ شهریور ۵۹ پرداخته شود و تحقیق فرایندی به تحولات ۸ سال جنگ توجه می‌کند. حوزه‌ی علیت مانند فهم ریشه‌ی یک درخت است و میدان فرایند شیبه ساقه و شاخه‌های آن درخت (سریع القلم، ۱۳۸۷)

اقسام تبیین

علاوه بر تقسیمات فوق تبیین را تقسیمات دیگری نیز هست، هرچند اتفاق نظری در انواع و اقسام آن وجود ندارد. از جمله برخی انواع تبیین را عبارت از تبیین علمی Causal Explanation، تبیین علی Scientific Explanation، تبیین کارکردی Functional Explanation، تبیین دایره‌ای یا دورانی، تبیین عامیانه، تبیین سفسطه‌آمیز و تبیین قیاسی می‌دانند. (ساروخانی، ۱۳۷۵: صص ۵۱۸-۵۱۳)

تبیین علمی در برابر تبیین عامیانه، خرافی و قالبی قرار می‌گیرد. بر اساس تبیین علمی: الف - هر پدیده‌ی اجتماعی را علل و عواملی است؛ ب - این علل و عوامل باید در بطن جامعه جستجو شوند؛ ج - این علل و عوامل قابل شناخت است. د - راه شناخت آنان نیز روی نمودن به آنان با دیدی واقع‌بینانه است. (ساروخانی، ۱۳۷۵: همان)

در این تعریف، تبیین تاریخی در مقابل تبیین‌های قانونمند و تعمیمی قرار می‌گیرد. زیرا دانش تاریخی موردی با منفرد است و در اصطلاح بدان غیرتعمیمی یا تفریدی Idiographic اطلاق می‌شود. منظور از تبیین قیاسی نیز تبیین رفتار انسان‌ها یا پدیده‌های اجتماعی با استناد به قوانین کلی و عام است که بدان تبیین کلی General Explanation نیز گفته می‌شود. (ساروخانی، ۱۳۷۵: همان)



بیشتر محققین تبیین‌ها را ابتدا در دو نوع علی و تفسیری که هر کدام خود انواع دارد، تقسیم می‌کنند. «میراثی که از عالمان علم‌الاجتماع اینک به جا مانده است دو گونه علم‌الاجتماع متمایز است: یکی نبیینی (علت‌کاو) و دیگری تفسیری (معنا‌کاو) (لیتل، ۱۳۷۳: ص. ۲۰۷ و ۲۰۸، پیشگفتار مترجم). از نظر استنفورد تبیین در تاریخ به دو شکل صورت می‌گیرد:

علی و تفسیری. یکی چراجی را تبیین می‌کند، دیگری چگونگی را برای مثال در مورد انقلاب فرانسه تبیین علی معطوف است به رویدادها و شرایط مقدم بر انقلاب: سلطه‌ی اشرافیت، آراء و اندیشه‌های اصحاب دایره‌المعارف، ورشکستگی سلطنت و... رهیافت تفسیری هم تبیین می‌کند که این انقلاب چه بود. آیا پیروزی بوزژوازی بود (مارکس) یا پیروزی مردم (میشله)، آیا مرگ فتووالیسم بود یا حکومت مطلقه، آیا تداوم رژیم کهن بود (دو توکویل) یا، چنانکه انقلابیون باور داشتند، زایش عصری جدید؟ (استنفورد، ۱۳۸۲: ص. ۲۲۷)

پاسخ به سؤالات چهاردار، اغلب صورت تبیین علی (تعلیل) به خود می‌گیرد. (لیتل، ۱۳۷۳: ص. ۲۰۷) باید بادآور شد که دو نوع تبیین علی و تفسیری مانعه‌جمع نبیستند بلکه مکمل یکدیگرن. مورخان به دررت درباره‌ی الگوی علت واحد/معلول واحد می‌اندیشند. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص. ۱۵۱) پیش از تلاش برای تبیین چراجی، اکاملاً معمول و مناسب است بدانیم که آنچه باید تبیین شود چیست. نوع تبیینی که محور کار قرار می‌دهیم تا حدودی به مسئله‌ی پژوهش بستگی دارد. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص. ۲۲۸) مفهوم علت در تاریخ شاید به برخی بحث‌های پیسیار بغرنج منجر شود. پس نویسنده‌گانی که می‌خواهند این مفهوم را به کار ببرند نخست باید برای خود و خوانندگان خود روش کنند که چه معنایی از این مفهوم را در ذهن دارند. (همان، ص. ۱۵۹)

علت ممکن است انسانی یا طبیعی، یا غالب (به‌ویژه در تاریخ) ترکیبی از آن دو باشد. مثلاً علت مرگ ناشی از مسمومیت فلان آقا، شاید انگیزه‌ی قاتل یا ماهیت سم با هر دو باشد، قضی احتمالاً به علت نخست و شیمی‌دان به علت دوم علاقمند خواهد بود. (همان، ص. ۱۵۷-۱۵۶)

دانیل لیتل اشکال مختلف استدلال علی و طرق مختلف کشف و تحکیم روابط علی را عبارت از روش نمونه‌پژوهشی Case_Study method روش تطبیقی Comparative Method و روش‌های اتفاق و اختلاف جان استوارت میل می‌داند. (لیتل، ۱۳۷۳: ص. ۴۰) وی همچنین تبیین علی را شامل انواع تبیین‌های ساختارتی، کارکردی، آماری، مادی - معیشتی (ماتریالیستی) می‌داند. (همان، ص. ۵) اما پاره‌ای دیگر از محققین تبیین‌های کارکردی و ساختارتی را نه زیرمجموعه‌ی تبیین‌های علی بلکه در کنار آن قرار می‌دهند.

تبیین‌های کارکردی

تبیین کارکردی یک پدیده را بر حسب پیامدهای آن (سهم و نقشی که در پایداری جامعه چونان یک کل دارد) تبیین می‌کند. دانیل لیتل تبیین‌های کارکردی را نوعی از تبیین علی می‌داند. (همان، ص. ۷) اما از نظر دورگاهی تبیین کارکردی در برای تبیین علی قرار می‌گیرد. به نظر دورگاهی، نایاب علل فاعلی پدیده و کارکردها یا سودمندی‌های آن را یکی دانست. (ساروختانی، ۱۳۷۵: ص. ۵۱۴) از دیدگاه کارکردگرایی هر پدیده‌ای وظیفه‌ی خاصی را در منظمه‌ای که به آن تعلق دارد، برآورده می‌کند. مثلاً در تبیین اینکه چرا در بدن انسان قلب وجود دارد؟ می‌گویند زیرا که عمل گردش خون را انجام می‌دهد. الگوی کارکردگرایی جامعه را همچون یک کل تلقی می‌کند که از جهاتی شبیه یک اندام است، با درک اجتماع به عنوان یک مجموعه، تبیین کارکردی عبارت از تشخیص فایده هر جزء برای مجموعه و نیازی است که از آن بر طرف می‌کند. (مردیها، ۱۳۸۲: ص. ۵۲)

تبیین‌های ساختاری

ساختار عبارت است از رابطه‌ی میان بخش‌ها و کل‌ها، ولی نه هر رابطه‌ای، بلکه رابطه‌ای که ویژگی کل را تعیین می‌کند. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۹۰) الگوی ساختارگرا تبیین یک سیستم را در ساختار نهفته‌ی آن جست‌وجو می‌کند تا از طریق دستیابی به فرمول کلی ساختار، اجزا را تفسیر کند. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۴۵) واژه‌ی ساختار گاهی به رابطه اطلاق می‌شود و گاهی در مورد کل به کار می‌رود. بنابراین پیوندهای خونی و ازدواج در یک جامعه ساختار خویشاوندی نامیده می‌شوند (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۹۰) در علوم اجتماعی مفهوم ساختار تا حدودی جایگزین مفهوم قانون شده است... ولی خطرناک خواهد بود اگر تصور کنیم که ساختارها از سخن قوانین طبیعی است زیرا برخلاف قوانین، ساختارها پیش‌بینی کننده‌ی رفتار فردی نیستند. (همان، صص ۱۹۰-۱۹۲)

تفاوت میان تحلیل ساختاری و تحلیل کارکرده این است که در اولی ساختار کل است که جزء را تبیین می‌کند، در حالی که در دومی کارکرد جزء در کل است که جزء را تبیین می‌کند. تفاوت میان تبیین علی و تبیین کارکرده نیز این است که در اولی پدیده مورد بررسی به عوامل مقدم بر آن ارجاع می‌شود اما دومی به پدیده‌های مؤخر بر آن نسبت داده می‌شود. زیرا یکی علت‌گرا و دیگری غایت‌گراست. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۵۲) مثلاً در پاسخ به سوال چرا در ایران انقلاب رخ داد؟ اگر به علل و زمینه‌ها (استبداد، فقدان آزادی، فاصله‌ی طبقاتی و...) اشاره کنیم، تبیین از نوع علی انجام داده‌ایم؛ اما اگر به اهداف، پیامدها، غایبات (مثلاً برای بهبود وضع مردم با اجرای عدالت...) اشاره نماییم تبیینی کارکرده ارائه داده‌ایم. در عین حال باید به خاطر داشت که بسیاری از معرفت‌شناسان علوم اجتماعی، تبیین ساختاری و کارکرده را به تبیین علی تحویل می‌کنند.

خاتمه

حتی اگر با آن گروه از روش‌شناسان همراه نباشیم که مرزی میان توصیف و تبیین قائل نیستند و می‌گویند توصیف دقیق به خودی خود شامل و حامل تبیین نیز هست (که حداقل در مواردی حقیقتاً آین‌گونه است) و اضافه می‌کنند که مورخ تنها موظف است به احراز آنچه واقعاً اتفاق افتاده است پیرداد، باید اقرار کنیم که توصیف دقیق از یک پدیده، اولین گام برای رسیدن به داشتن قابل انکاء نسبت بدان پدیده است. و به کسانی که تاریخ توصیفی را به بهانه‌ی نوشتن تاریخ تحلیلی - تعلیلی مورد حمله قرار می‌دهند باید خاطرنشان ساخت که به قول دانیل لیتل چنین نیست که همواره مهم‌ترین هدف تحقیق علمی (از جمله در تاریخ) تبیین باشد. هدف متعارف بسیاری از تحقیقات تاریخی جز این نیست که نکته‌ای از نکات مغفول و مبهم تاریخی را معلوم کنند.

هر چند واقفیم که توصیف فارغ از تفسیر امری محل است، و هر توصیفی مسیوق و مصبوق به تفسیری است در هرحال، وظیفه‌ی اول مورخین ارائه‌ی توصیف حتی المقدور منفع و معتبر از واقعه‌ی تاریخی مورد نظر است و در صورت لزوم به صورت همگام یا در گام بعدی تبیین و تفسیر توأم‌ان رویداد وظیفه‌ی تکمیلی اوست. در تحقیقات تاریخی نیز عملاً به ترکیبی از توصیف، تبیین و تفسیر بر می‌خوریم.

بنابراین هر مورخی به مقتضای نوع موضوع، سؤالات و نیز منظری که به واقعه می‌نگرد از روش توصیفی یا توصیفی - تبیینی (تفسیری) استفاده می‌کند. چه بسا یک گزارش توصیفی دقیق در پاره‌ای موقع نیاز پژوهشی ما را مرتفع سازد. بنابراین انعطاف در انتخاب روش مناسب با نوع موضوع، سؤالات و منظر دید مورخ و پرهیز از غوطه‌ور شدن در دگماتیسم روشنی که نهایتاً به پدیده‌ی «روشن زدگی» منجر می‌شود از الزامات کار تاریخ ورزی است.

منابع

۱. ادواردر، پل (۱۳۷۵): فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی بهزاد سالکی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. استنفورد، مایکل (۱۳۸۲): درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ؛ ترجمه‌ی احمد گل محمدی، تهران، نشر نی.
۳. جنکیتر، کیت (۱۳۸۴): بازاندیشی تاریخ؛ ترجمه‌ی ساغر صادقیان، تهران، نشر مرکز.
۴. خاتمی، محمود (۱۳۷۹): «تبیین تاریخی» مجله‌ی نامه‌ی فرهنگ، شماره‌ی ۳۵، بهار.
۵. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۰): کندوکاوها و پنداشته‌ها، مقدمه‌ای بر روش شناخت جامعه و تحقیقات اجتماعی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۶. رفیع‌پور، نیکلاس (۱۳۸۱)، «آیا تبیین‌های تاریخی متفاوتند؟» ترجمه‌ی عباس بخشی پور رودسری، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، سال هشتم، شماره‌ی ۳۳، زمستان.
۷. زین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹): نقش برآب؛ تهران، انتشارات سخن.
۸. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵): روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۷)، «عدلت و دلیل در علوم اجتماعی» مجله‌ی نامه‌ی علوم اجتماعی، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۱، جلد اول، پاییز.
۱۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴): درس‌هایی در فلسفه‌ی علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)، تهران، نشر نی.
۱۱. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷)، روش تحقیق در علوم سیاسی، تهران، فرمان روز.
۱۲. فروند، زولین (۱۳۶۵): آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه‌ی دکتر علی محمد کاردان، نیهان، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. فی، برایان (۱۳۸۱): فلسفه‌ی امروزین علوم اجتماعی؛ ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
۱۴. لیتل، دانیل (۱۳۷۳): تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه‌ی علم الاجتماع)، ترجمه‌ی عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی صراط.
۱۵. مردیها، مرتضی (۱۳۸۲): فضیلت عدم قطعیت، تهران، طرح نو.
۱۶. مفتخری، حسین (۱۳۸۷): بارا دلیم‌های روش شناختی مؤثر بر پژوهش‌های تاریخی، کتاب ماه تاریخ و جغرافی، شماره‌ی ۱۲۲.
۱۷. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰): «روش شناسی در علوم سیاسی» فصلنامه‌ی علوم سیاسی، شماره‌ی ۱۴، تاستان.
۱۸. منافزاده، علیرضا (۱۳۷۵): «سرچشم‌های تحولی شکرگف در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری درباره‌ی مکتب آنال»، مجله‌ی نگاه نو، شماره‌ی ۲۸، اردیبهشت.
۱۹. نراقی، یوسف (۱۳۶۵) روش شناسی علوم اجتماعی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۰. نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹) (ترجمه و تدوین): فلسفه‌ی تاریخ، روش شناسی و تاریخ‌نگاری؛ تهران، طرح نو.
۲۱. والش، اچ. دبلیو (۱۳۶۳): مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی ضیاء الدین علایی طباطبائی، تهران، امیرکبیر.

پی‌نوشت

۱. برای مثال، در بعضی گروه‌های آموزشی تاریخ، مدت زمانی که دانشجو صرف تنظیم و تصویب پروپوزال می‌کند، برابر یا حتی بیشتر از مدت زمانی است که صرف نگارش بایان نامه‌ی نهاده باشد. با اصرار دائمی در به کارگیری چهارچوب نظری تحقیق در باره‌ای موارد، به خلق آثاری دینی (و نه خواندنی) منجر می‌شود.